



کشتاری که سرنوشت شاه را عوض کرد

دانش آموزها به پیش

صبح روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷، دانش آموزان در حالی که مدارس را تعطیل کرده بودند، به سمت دانشگاه تهران حرکت کردند تا صدای اعتراض خود را به گوش همگان برسانند. جوانان گروه گروه، داخل دانشگاه شدند و به همراه دانشجویان و گروه‌های دیگری از مردم در زمین چمن دانشگاه جمع شدند. ساعت ۱۱ صبح، مأموران، ابتدا چند گلوله گاز اشک آور در میان جمعیت پرتاب کردند؛ اما، اجتماع کنندگان در حالی که به سختی نفس می‌کشیدند، صدای خود را بلندتر کرده و با فریاد الله اکبر لرزه بر اندام مأموران انداختند.

در این زمان تیراندازی شروع شد و جوانان و نوجوانان بی‌گناه، یکی پس از دیگری، بر زمین می‌افتادند. در این روز، ۵۶ تن شهید و صدها نفر مجروح شدند.

امام^(ع) در پیامی به همین مناسبت فرمودند: «...عزیزان من صبور باشید، که پیروزی نهایی نزدیک است و خدا با صابران است...؛ ایران، امروز جایگاه آزادگان است...؛ من از راه دور، چشم امید به شما دوخته‌ام و صدای آزادیخواهی و استقلال طلبی شما را به گوش جهانیان می‌رسانم.»

حماسه ۱۲ ساله

● مثل هر روز رفیقیم دانشگاه، توی زمین چمن (که حالا شده محل برگزاری نماز جمعه) جمع شده بودیم. بحث می‌کردیم و حرف می‌زدیم. اطلاعیه و پلای کپی آورده بودند و پخش می‌کردند. مثل هر روز هم واحدهای نظامی جلوی دانشگاه بودند؛ فقط آن روز بیشتر شده بودند. جلوی در ورودی، یک مجسمه نیم تنه شاه بود که آنجا شعار و کاریکاتورهای ضدشاه و خانواده‌اش را چسبانده و دور آن هم جمع شده بودند و حرف می‌زدند. یکدفعه سر و صدا شد. ریختند سربگی که این ساواکی است. و می‌زدندش. کشیدند او را داخل دانشکده ادبیات. نمی‌دانم ارتباطی بین کتک خوردن آن ساواکی و عکس‌العمل ارتشی‌ها بود یا نه، ولی شعارها یکدفعه تند شد. ارتشی‌ها هم شروع کردند به پرتاب گاز اشک آور. بچه‌ها از قبل می‌دانستند باید چه کار کنند. شروع کردند به کندن شاخه‌ها و آوردن کاغذ و کارتن. آتش روشن می‌کردند که گاز اشک آور را خنثی کنند. ارتشی‌ها پشت میله‌ها بودند. (به نقل از یکی از دانشجویان)

● یک نفر افتاد روی زمین. با بچه‌ها جنازه‌اش را بلند کردیم؛ همین‌طور خون‌آشام می‌رفت. معلوم نبود کجایش تیر خورده. او را به سمت شمال دانشگاه بردیم که از تیررس خارج شویم. ماشینی از مسجد دانشگاه آمد و او را برد. من از در شمال دانشگاه خارج

شدم. کفش آن تیر خورده هنوز توی دستم بود. همه لباس‌ها هم خونی بود. رفتم خیابان کارگر. همین‌طور گریه می‌کردم و این کفش را جلویم گرفته بودم. به مردم می‌گفتم بچه‌ها را در دانشگاه کشتند. (به نقل از یکی از دانشجویان)

● چیزی که خیلی عجیب بود، آنجا عکس‌ش را هم گرفتیم و دیدم چاپ شد؛ یک مرتبه دیدم یکسری بچه‌های ۱۲ تا ۱۵ ساله، در حدود ۲۰۰ نفر با معلم‌هایشان... معلوم بود که از جایی مردم فهمیده بودند که توی دانشگاه این طوری شده. این بچه‌ها کتاب‌هایشان هم دستشان بود، شروع کردند سنگ پرت کردن به این سربازها. اصلاً باعث حیرت شد. من هم رفتم قاتی بچه‌ها ایستادم عکس گرفتم. یک عالمه عکس‌های خوب دارم. همه کتاب دستشان بود و داشتند به سربازها سنگ می‌زدند. سربازها دیگر نمی‌دانستند با اینها چه کار کنند با این ۱۲ ساله‌ها؛ آنها فرار کردند، عملاً فرار کردند و این بچه‌ها جیغ می‌زدند. جلو که رفتیم سربازها یک مقدار رفتند پایین‌تر، دوباره تیراندازی کردند. (یک عکاس)

● من در تمام این لحظه‌ها فیلم گرفتم و همکارانم صداها را ضبط کردند. ما از جم‌راه افتاده بودیم به دیدار آیت‌الله طالقانی برویم و گفت و گویی با ایشان

خاطره

داشته باشیم. چون مسیّر حرکتان از دانشگاه بود، می‌دانستیم که دانشگاه هر لحظه منبع خبرهای تازه و دست اول است. تصمیم گرفتیم سری به آنجا بزنیم که این جریان‌ها پیش آمد. بچه‌ها اصرار داشتند که تمام فیلم نمایش داده شود ولی مدیرعامل اوقات سازمان یادیدن فیلم و شنیدن شعارهای تند، جاکالی کرد. ناراحتی او بیشتر از شعارهای مستقیم ضدشاه بود. بالاخره قبول کردیم شعارها را بر داریم چون هدف نشان دادن کشتار بود. بالاخره ۷ دقیقه از فیلم نشان داده شد. همان شب از ساواک آمدند و فیلم را گرفتند و بردند. (پرویز نوری - فیلم بردار)

● الان من می‌روم دانشگاه هنر درس می‌دهم؛ خوب، در آن کوچهای که دانشگاه است، من آنجا تا عکس گرفتم. همان‌جا است دیگر. یک عالمه عکس جنازه و جسد و خون دارم. من هر دفعه از آنجا رد می‌شوم، خوب تجربه‌ام بود، زندگی‌ام بوده. آیا خودم می‌گویم یادت می‌آید؟ اینجا آن مرد مرده بود، بردی‌اش، کشتندی‌اش آنجا، یادت می‌آید؟

بعد می‌روم دانشگاه. هیچ کدام از بچه‌ها نمی‌دانند؛ راجع به این چیزها نمی‌دانند. این خیابانی که دارند می‌روند، آنجا یک نفر کشته شده بود، می‌آیم عکس‌ش را به‌شان نشان می‌دهم.

محرم سرنوشت

عزاداران تهران

قرار بود در این محرم کار یزید زمان یکسره شود. امام^(ع) در پیامش ماه محرم را سرآغاز پیروزی دانسته بود و عموم ملت ایران را به قیام یکپارچه و با تمام قدرت برای ادامه و گسترش مخالفت با شاه و به زیر کشیدن او از سلطه خطرناکش دعوت کرده بود. امام^(ع) در این پیام گفته بود: «از شمشیر الهی محرم بیشترین استفاده را بکنید تا باقی‌مانده این درخت ستمکاری و خیانت را قطع کنید.»





تشکیل شورا

پیش از انقلاب انقلاب

با اوج گیری نهضت، اندیشه شکل گیری «شورای انقلاب» شکل گرفت که در سفر شهید مطهری به پاریس، این طرح با امام (ره) در میان گذاشته شد. امام (ره) در ۲۲ دی ۱۳۵۷، فرمان تشکیل شورای انقلاب را صادر کردند.

در بخشی از این فرمان آمده است: «به موجب حق شرعی و بر اساس رای اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به اینجانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی، مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق، موقتا تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد...»

این شورا موظف به انجام امور معین و مشخصی شده است، از آن جمله مأموریت دارد تا شرایط تاسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد.

اعضای اولیه این شورا، شهید مطهری، شهید بهشتی، آیت الله طالقانی، آیت الله خامنه‌ای، آیت الله مهدوی کنی، آیت الله موسوی اردبیلی، شهید باهنر، آیت الله هاشمی رفسنجانی، احمد صدر حاج سیدجوادی، مهندس بازرگان، دکتر بدالله سبحانی، مهندس کتیرایی، سرلشکر ولی الله قرنی و سرتیپ علی اصغر مسعودی بودند که پس از پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت، دکتر حسن حبیبی، مهندس عزت الله سبحانی، دکتر عباس شیبانی، ابوالحسن بنی صدر، صادق قطب زاده، مهندس میرحسین موسوی و احمد جلالی از اعضای بعدی شورای انقلاب شدند.

هپرفت

ساعت ۱۱ صبح روز ۲۶ دی ماه، دکتر باهری که پس از آمدن هویدا به وزارت دربار دیگر سمتی نداشت اما پیش از آن در دوره «علم» سال‌ها معاون وزارت دربار بود، جزو آخرین کسانی بود که به دیدار شاه رفت و از او خواست کشور را ترک نکند. شاه گفت اصلا رفتنی نیست و نمی خواهد کشور را ترک کند.

بعد همان طور ایستاده یک چای شیرین خورد و از اتاقش آمد پایین؛ چند دقیقه منتظر فرح بود و بعد با هم پیاده به محل پرواز هلی کوپتر رفتند. حوالی ظهر شاه و فرح سوار دو هلی کوپتر جداگانه شدند و به فرودگاه مهرآباد رفتند. در فرودگاه مهرآباد قرار بود نخست وزیر حاضر باشد اما شاپور بختیار تاخیر داشت و شاه و همراهانش حدود ۱۵ دقیقه معطل شدند تا او برسد.

شاه سوار هواپیمای خصوصی اش شد. شاید می دانست مریضی لاعلاجش به او فرصت زیادی برای زندگی نخواهد داد. سر درگمی او شروع شد. البته تا قبل از اینکه دنیا بفهمد، شاه آن قدرها هم که فکر می کنند پول ندارد همه تحویلش می گرفتند. اما او پول هایش را زودتر خرج کرده بود.

محمدرضا هم به سر نوشت پدرش دچار شد. کار تر

به وضع او آن قدر بی اعتنا بود که حتی حاضر نشد به آمریکا راهش بدهد.

۲ بعد از ظهر رادیو خبر فرار شاه را پخش کرد. مردم فریاد می زدند، بوق ماشین‌ها خیابان‌ها را پر کرده بود. از میدان فردوسی تا میدان انقلاب غلغله بود. مردم برای فرار شاه شادی می کردند و به مجسمه اش مشت و لگد می زدند. باقی مجسمه‌ها را پایین کشیده بودند.

«می خواستیم مجسمه را بکشیم پایین. اول طناب انداختیم دور مجسمه، بعد جرثقیل آمد اما کاری از پیش نبرد. دست آخر تریلی آمد و شاه را انداخت پایین. جایش پرچم الله اکبر گذاشتیم. همه فریاد می زدند تریلی قهرمان!»

مردم بین کلمه «شاه» و «رفت» تیتیر روزنامه‌ها ابرو باز کرده بودند و یک «در» اضافه کرده بودند. تیتیر روزنامه‌ها شده بود «شاه در رفت».

کسی باور نمی کرد، همه شاد بودند. او با خودش حدود ۱۳ میلیارد تومان ارز به ارزش حدود ۲ میلیارد دلار برد که آن را هم خیلی زود هدر داد. شاه با این امید از کشور خارج شد که دوستان آمریکایی‌اش باز کودتایی در تهران خواهند کرد و او به کاخش بر خواهد گشت.

خاطره

تیتیر جنجالی

«شاه رفت». این تیتیر ساده و دو کلمه‌ای، موفق ترین تیتیر در تاریخ مطبوعات ایران است. روزنامه اطلاعات ۲۶ دی ۵۷، تا ساعت هشت شب مدام تجدید چاپ می شد و هر نسخه یک تومانی آن تا پنجاه تومان خرید و فروش می شد.

این تیتیر را غلامحسین صالحیار، سردبیر وقت روزنامه اطلاعات از دو هفته قبل تدارک دیده بود. او در خاطراتش نوشته که «یک روز در دفتر روزنامه داشتیم حرف می زدیم و می گفتیم شاه دیگر رفتنی است. آن موقع هنوز ارتش و پلیس و ساواک بودند و همه ترسشان این بود که بعد از رفتن شاه، ارتش با کودتا، شاه را برگرداند. فکر کردم ما باید کاری بکنیم. کلی فکر کردم. آخرش به این نتیجه رسیدیم که باید با یک تیتیر درشت، به هواداران شاه شوک وارد کنیم. یک تیتیر بزرگ که تمام نیم صفحه اول را بگیرد. به معاون هایم توضیح دادم که چنین تیتیر درشتی برای این است که نظامیان پایین دست بفهمند شاه بر نخواهد گشت و از تیراندازی به مردم خودداری کنند. عباس مزده بخش، مدیر لیتوگرافی را صدا کردم و گفتم می خواهم درشت ترین تیتیری را که می توانی آماده کنی. گفت: متنش چی هست؟ گفتم: شاه رفت.»

اخطار به بانک‌ها

نبرد خیابانی

تمام خیابان‌ها عرصه تظاهرات مردمی شده است. مردم بیشتر از قبل منتظر برگشتن امام (ره) هستند و شایعات دهان به دهان می چرخد. انقلابی‌ها در پیامی به بانک‌های خارجی، اعلام می کنند که سپرده‌های شاه و بستگان او دزدی هستند و بانک‌ها نباید این وجوه را به آنها بدهند و دولت ایران به زودی علیه آنها شکایت خواهد کرد.



چند تن از اعضای شورای انقلاب

